



بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

عمده بحث در این بود که فراگیری علم از چه کسانی و چگونه جایز است؟ یا جایز نیست؟ که روایات آن را متعرض شدیم، جمع بین دو طایفه از روایات را بحث کردیم، نگاهی هم به روایاتی داشته باشیم که به طور مطلق می‌گوید توجه و تأمل بکنید در اینکه علم را از چه کسی فرا و چگونه فرامی‌گیرید و ببینیم که مضمون آن با نتیجه‌ای که گرفتیم مخالفتی دارد یا ندارد؟

این در مقابل دسته‌ای از روایاتی بود که می‌گفت «خُذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَهُ»<sup>۱</sup> یا علم را ولو از منافق یا از مشرک بگیرید، روایات مطلقاً هم که در باب ۱۴ آمده، می‌بینیم و یکی دو نکته کوتاه عرض می‌کنیم و این بحث را رد می‌شویم.

## روایات مطلق

### روایت اول

یک روایت در جلد ۲، باب ۱۴ از کتاب علم، حدیث ۳۸، این حدیث ذیل آیه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس/۲۴) است. سندی که اینجا دارد در محاسن برقی می‌گوید؛ ابی (پدرم) عنم ذکره عن زید الشحام، که حدیث مرسله است چون سند آن عنم ذکره دارد، معلوم نیست کیست. از امام باقر (ع) فی قول الله عزوجل؛ «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» که در عداد نعم الهی که خداوند بیان می‌کند؛ «أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» همین طور می‌گوید؛ «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»

### بررسی دلالتی روایت

ظاهر آیه می‌گوید به طعام خود نگاه بکنید و مسیر تکون این طعام را جستجو بکنید، عظمت و قدرت خدا را به عنوان نشانه‌هایی از قدرت الهی در آن می‌بینید.

۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۹۷.



این مفهوم ظاهری روایت است، ولی در اینجا یک نوع تطبیق یا تأویلی برده شده، زید شحام راوی مشهوری است و خوب هم هست منتها قبل آن اسم راوی نیست می‌گوید، «قلت ما طعام؟» از حضرت امام باقر (ع) سؤال کردم که طعام انسان چیست که خدا می‌گوید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» قال: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ»<sup>۲</sup> طعام در اینجا علم است، اگر ذیل حدیث نبود این‌گونه می‌شد، آیه در عداد نعم و تفضلات الهی می‌گوید که برای پی بردن به قدرت خدا به طعام خویش نگاه نکنید تا به قدرت خدا پی ببرید.

اگر ذیل حدیث نبود فقط می‌گفت که علم هم یک نوع طعامی است آن وقت ظاهر آیه باقی می‌ماند و فقط در طعام تصرفی شده بود. مثل اینکه دارد که «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ» (ذاریات/۲۲) ظاهر رزق، رزق مادی است ولی روایاتی آمده و رزق را از مفهوم مادی به رزق معنوی توسعه داده است، اینجا هم اگر در همین حد بود، طعام را توسعه می‌داد و می‌گفت؛ یک طعام مادی ظاهری داریم و یک طعام معنوی داریم. منتها ظاهر قرآن سر جای خود بود، طعام را تعمیم داده بود؛ «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» یعنی دقت کنید، همان‌طور که در طعام مادی آثار و قدرت الهی دیده می‌شود در خود پدیده علم هم آثار قدرت خدا را ببینید.

### تعمیم آیه توسط روایت

خیلی از جاها روایاتی که ذیل آیه‌ای وارد شده است موضوع را تعمیم داده است یک مفهومی از مصادیق مادی و محسوس به مصادیق معقول و غیرملموس و محسوس، تعمیم داده است. از این مورد فراوان داریم، اما کمتر داریم که طعام را از مصادیق محسوس تعمیم داده و فلینظر هم به شکل دیگری معنا شده باشد. «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» نه این‌که در علم، آثار قدرت خدا نمایان است، بلکه می‌گوید؛ ببینید علم خود را از چه کسی می‌گیرید، یعنی دقت نکنید که علم خود را از هر جایی نگیرید. در فلینظر هم یک مقدار تغییر معنا داده است. این خصوصیت آیه است.

ما این نوع تأویلات را داریم که طعام را تعمیم داده است ولی منظور از فلینظر در اینجا نه نظر به پی بردن به قدرت خدا است که در آیه بوده است بلکه به منظور مذاقه و احتیاط در این است که از کجا آمده است و هر نوع طعامی نخوریم، مگر اینکه کسی بگوید درست است که سیاق «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» نشان دادن قدرت خدا است ولی ممکن است بگوییم در مدلول اصلی «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» یعنی حتی دقت در این‌که چه چیزی

<sup>۲</sup> - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۹۶.



می خورید و چگونه می خورید را هم می گیرد. اگر ظهور فلینظر این را هم شامل شود آن وقت اینجا خلاف ظهور در آیه تطبیق داده نشده است.

ظاهر اولیه آیه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» در سیاق آیات که قرار بگیرد، یعنی قدرت خدا در طعام دیده بشود. «أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدائقَ غُلْبًا، وَفَاكِهَةً وَأَبًّا مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» (عبس/ ۲۵ الی ۳۲) بحث ارائه آیات خدا و دعوت به تأمل در آیات خدا در طعام است، می خواهد بگوید سیر تکون همین طعام ملموس و محسوس شما چگونه است؟

پس ظاهر آیه همین است و این نیست که «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» یعنی دقت بکنید و ببینید طعام شما از کجا آمده است؟ جنبه حلّیت و حرمت شرعی منظور نیست، بلکه نظر برای کشف آیات خدا و قدرت خدا است.

## تصرف در آیه

امام دروابع دو تصرف در این آیه کرده اند؛ و فقط تصرف موضوعی نیست:

۱- طعام را از مصادیق محسوس و ملموس به مصادیق معقول تعمیم داده اند، در رزق هم این تعمیم داده شده است و مرحوم علامه در المیزان خیلی قشنگ راجع به رزق بحث دارد و می گوید که این الفاظ برای روح معانی وضع شده است، یعنی اینجاها یک هسته ای دارد که می شود آن هسته را از مصادیق محسوس به معقول تعمیم داد، البته این نظریه جای تأمل و بحث دارد؛ این که گفته شده الفاظ برای روح معنا وضع شده است یعنی چه؟

به هر حال گفته شده است، مصادیق معنوی و غیر محسوس طعام هم طعام است که یکی علم است. این یک نوع تصرف است.

۲- تصرف دیگر این است که نگاه بکنید و آیات خدا را مثلاً در طعام یا در علم ببینید، فلینظر را دیگر به این معنا نگرفته است، فلینظر یعنی ببینید که از نظر شرعی این علم درست است یا درست نیست، صحبت حق و باطلی است، صحت و سقم است و اینکه باید آدم در رزق و علم خود دقت بکند، این دو تصرف بود که در این آیه شده است.

## نتیجه بحث



نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که این آیه یک تطبیق نیست که مصداقی برای مفهوم عامی ذکر بکند ما یک تطبیق داریم که مصداق‌هایی را ذکر می‌کند، البته گاهی مصداق‌ها، مصداق‌های واضحی است گاهی هم مصداق‌های خفی در آیه می‌آورد که در اینجاها این‌طور است - این یک نوع تطبیق است. تطبیق انحاء دارد یکی از آن‌ها هم ذکر مصداق غیر محسوس و ملموس و یا مصداق خفی و نهان است که کمتر به ذهن می‌آید و در خیلی آیات و روایات است ولی اینجا چیزی فراتر است، اینکه نسبت به طعام تعمیم داده عیبی ندارد، اگر در این حد از تطبیق بود فلینظر این‌طور می‌شد که هم طعام مادی و آیات خدا را در آن ببینید، هم طعام معنوی و آیات خدا را در آن ببینید، اما این یک نوع تأویل است؛ یعنی امام تصرف در ظهور فلینظر را فرموده‌اند: هم طعام را تعمیم دادند، هم فلینظر را از نظر در آیات تکوینی خدا به نظر در صحت و سقم و جنبه‌های تشریحی قضیه بردند و از تکوین به تشریح آمده است. نظیر این جاهای دیگر داریم ظاهر آیه چیزی می‌گوید که امام آن را به چیزی که خلاف ظاهر است، می‌برد.

به عبارت دیگر دو تا خلاف ظاهر در این است:

۱- یکی اینکه با خود این جمله نمی‌سازد؛

۲- دیگری با قرائن قبل و بعد خود نمی‌سازد.

به‌رحال این خلاف ظاهر است. در واقع امام در حوزه بطن قرآن وارد شده است، بطنی که ظاهر نیست در بطن هم وقتی معنا می‌کنند می‌گویند بطن دارد تا حدودی بطن همان ظواهری است که انسان با دقت‌ها به آن می‌رسد ولی ما به یک بطونی می‌رسیم که روی قواعد و قوانین ما جور نیست و فقط می‌توانیم از معصوم آن‌ها را قبول بکنیم والا اینکه عرفا پیش خود برای آیات قرآن بطن درست می‌کنند برای ما اعتباری ندارد. ممکن است برای خود آن‌ها اعتبار داشته باشد ولی برای ما تأویلات خلاف ظاهر و بطونی که مثلاً محی‌الدین عربی در فتوحات الی‌ماشاء الله دارد و در تفاسیر عرفانی آمده است اعتبار ندارد، مگر آنکه در کلام معصوم آمده باشد. این یک نوع بطن خلاف ظاهر برای «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» است

سؤال: تغییر سیاق به چه معنی است؟

ج: تغییر سیاق یعنی برخلاف سیاق آیه را در یک فضای دیگر ببریم؛ که الی‌ماشاء الله داریم. اینجا در واقع هم طعام را تعمیم داده است که یک نوع تعمیم مفهومی است که خیلی مهم نیست. هم ظهور خود «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» را آورده است هم سیاقی که قرینه حافه به کلام است را تغییر داده است.



## دقت در حلال و حرام طعام مادی

نظیر این در روایات فراوان داریم، منتها سؤالی که برای خود من مطرح شد ندیدم که در تفاسیر آمده یا نه؛ آیا در «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» در مورد طعام مادی نفرموده‌اند که دقت بکنید حلال و حرام آن را ببینید؟ می‌خواهیم ببینیم در روایات این را هم آورده‌اند یا نه؟

این هم چیزی است که شاید نباشد، اگر بود در سوره عبس بود. این که آیه چه چیزی را می‌خواهد بگوید را تشریح کردیم که نسبت این، با تفسیر آیه چه نوع نسبتی است؟ که این تفسیر نیست؛ تطبیق هم نیست؛ تطبیقی است ولی چیزی بالاتر از آن یعنی نوعی تأویل است و حمل برخلاف ظاهر است. این که امام فرمودند در علمی که فرامی‌گیرد «ممن يأخذه» دقت بکند، علم را از هر جایی و هرکسی نگیرد.

## بررسی سندی روایت

این حدیث از لحاظ سندی، دو سند دارد:

- سند اول آن در محاسن نقل شده است، عنمن ذکره عن زیدالشحام دارد، صاحب محاسن برقی می‌فرماید؛ ابی عنمن ذکره عن زیدالشحام، این مرسله است چون عنمن ذکره معلوم نیست چه کسی است.
  - اما در ذیل این، در بحار هم در صفحه ۹۶ آمده است که در اختصاص مرحوم شیخ مفید این طوری دارد محمد بن الحسین عن ابن الولید که محمد بن الحسن ولید هست عن الصفار، محمد بن حسن الصفار است عن ابن یزید، که عمر بن یزید باشد، عن ابن ابی عمیر عن الشام.
- این سند، سند معتبری است محمد بن الحسین بن ابی الخطاب موثق است، محمد بن حسن بن ولید است که از رجال برجسته است، محمد بن حسن صفار که از بزرگان است، عمر بن یزید از بزرگان است، ابی عمیر هم که معلوم است شحام هم معلوم است، اتفاقاً در سند بعدی، سند موثق است، آن هم موثق و امامی و همه هم از اجلاً و بزرگان هستند. این حدیث سند خیلی خوبی دارد.

سؤال: منظور از موثق چیست؟

جواب: این صحیحه است این‌ها امامی عدل هستند این موثقی که می‌گوییم به معنای عام می‌گوییم.



معتبره که می‌گویند یعنی حداقل در آن هست درجات بالای آن هست یا نیست، کار ندارند. معمولاً آقای خوئی و این‌ها می‌گویند معتبر است، موثقه هم که در اصطلاحات ما خیلی وقت‌ها می‌آید، مقابل صحیح نمی‌گویند به معنای عام به کار می‌برند، یعنی قابل اعتماد است.

موثق عام و خاص دارد گاهی مقابل صحیح قرار می‌گیرد ولی گاهی به معنای عام قرار می‌گیرد، حداقل لازم را دارد، معتبره هم به معنای عام توثیق است، سند این معتبر است.

از نظر دلالت روایاتی را در نظر بگیرید که می‌گوید «خُذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَهُ وَ لَا تَنْظُرُوا إِلَىٰ عَمَلِهِ»<sup>۳</sup> یا «خُذُوا الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۴</sup> و از هر جایی اخذ نکنید، آن‌ها را در نظر بگیرید و روایت این طرف را هم ببینید باز به همان جمع قبلی خواهیم رسید که روایاتی که می‌گوید حکمت را از مشرک بگیرید یا جایی که اطمینان به صحت است و مشکلی در محتوا و این‌ها نیست، می‌گوید از هر جایی بگیرید، مانعی ندارد؛ اما اگر جایی با قرینه روایات «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ» می‌خواهد بگوید در آن علمی که سروکار با معارف دینی دارد و در مظان خطر است؛ یعنی در مظان این است که انسان بخواهد آن را ملاک حق و باطل قرار بدهد، چیزی که مشتبه است حق بگیرد و گاهی با تدین و امثال این‌ها آمیخته است.

### جمع بندی

علاوه بر روایات خاصه‌ای که داشتیم که مثلاً از عامه نگیرید، یک روایت مطلق هم داریم که می‌گوید مواظب باشید علمتان را از هر جایی نگیرید.

مجموع روایات را ببینیم همه قرینه می‌شود بر اینکه:

۱- دقت در اخذ علم «ممن يأخذه» به اطلاق اولیه ظهور اولیه این درجایی است که حق و باطل برای ما معلوم نیست و منشأ تأثیری خواهد شد که اینجا باید این دقت را کرد و وقتی در چارچوب کلی روایات قرار بگیرد، اطلاقی برای آن منعقد نمی‌شود.

<sup>۳</sup> - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲، ص: ۹۷.

<sup>۴</sup> - همان.



روایاتی که می‌گوید علم را از هر کس بگیرد و آنجا که صریح می‌گوید حکمت را از مشرک یا منافقین بگیر. می‌گفتیم که منظور علمی باشد که حق بودن آن روشن است یا منشأ ضلالت نمی‌شود، با قرائنی که گفتیم همین‌طور معنا کردیم. «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ» این جهت می‌شود؛

۲- معلوم نیست که در حد حرمت باشد، آیا لازم است که دقت بکند که علم را از چه کسی می‌گیرد و اگر بخواهد از غیر آن بگیرد، حرام است؟ اینکه علم خود را از آدم گمراه نگیرد شاید استفاده یک تحریم نشود، این نوعی احتیاط و دقت است که امام می‌فرمایند. آیا واجب است که از این احتراز بکنیم، تردیدی برای ما هست که حتماً وجوب و الزامی از این بیرون می‌آید یا نه؟

البته باز هم سؤال است خیلی قطعی نمی‌گوییم، جای تأمل هست که در آن الزام است یا نیست؟

۳- در این نوع موارد که حالت احتیاطی دارد در جایی که در معرض خطر باشد، نوعی احکام ارشادی می‌شود والا اگر در معرض خطر نیست و مشکلی از آن پیدا نمی‌شود، عقل می‌گوید که این روایات منصرف از آن مورد است.

## روایت دوم

یک روایت دیگر هم هست که در صفحه ۹۹ روایت ۵۳، اطلاعاتی که منع بکند از اینکه از هر جایی نگیرید، یکی هم این روایت است که دعوات راوندی از وصیت ذی القرنین دارد که ذی القرنین وصیت کرده که؛ «لَا تَتَّعَلَمِ الْعِلْمَ مِمَّنْ لَمْ يَنْتَفِعْ بِهِ فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَنْفَعَهُ عِلْمُهُ لَا يَنْفَعُكَ»<sup>۵</sup> علم را از کسی که برای خود او سودی نداشته است یاد نگیر، یعنی علم عالم بی‌عمل را نگیر؛

این حدیث هم سندی ندارد در دعوات، مقطوعه و مرسله است و بعضی از نکاتی را که گفتیم در این جاری می‌شود و خیلی مهم نیست.

## نتیجه‌گیری کلی

این مجموعه روایاتی که در بحث علوم محرم، سحر و شعبده و اینها، یکی هم اخذ علم از اهل باطل بود که از غیر شیعه بود که محور سخن ما بود، منتها به تدریج که جلو آمدیم، بحث گسترده شد و تقریباً ۳ و ۴ طایفه روایاتی

<sup>۵</sup> - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۹۹.



که در باب بود معترض شدیم و تا حدی جمع هم انجام گرفت. وقتی آدم جلو می‌رود فکر می‌کند که در بعضی بحث‌های ریز فقهی که خیلی هم مورد ابتلا نیست، چقدر دقت‌ها به عمل آمده است در حالی که این‌ها بحث‌های واقعاً جدی و مهم است؛ که هم جنبه فقهی و هم جنبه‌های معرفتی و ارزشی دارد. بعضی از این موارد که وارد آن می‌شویم می‌بینیم که برای خود آدم زمینه‌های خوبی دارد.

ضمناً این روایات یک هشدار باشی هم می‌دهد یعنی مدلول التزامی هم دارد؛ علاوه بر به جنبه حکمی و شرعی قضیه یک نوع اعلام‌خطری می‌کند که این‌ها تأثیر می‌گذارد، ممکن است بعضی با این هم جور باشد. خیلی جاهایی که برائت جاری می‌کنیم، ممکن است به سعادت ربط داشته باشد، این غذایی که اصالة الحلیه یا برائت جاری می‌کنی و می‌خوری آثار وضعیه دارد.

احتیاط برای کسی است که می‌خواهد یک درجه بالاتری را هم رعایت بکند، خیلی هم ترغیب یا تشویق می‌کند، همه‌جا این‌طور است.

چند مورد ریزتری داریم، سحر و کتب ضلال و این‌ها یکی هم افراط در تعلم علوم ادبی و نحو و امثال این‌ها است، این هم موردی است که چون روایاتی داریم باید ببینیم از نظر فقهی می‌توانیم با همین عنوان حکمتی به حرمت یا حداقل کراهت بکنیم یا نه. نهی به آن تعلق گرفته است، ببینیم مستند افراط در تعلم نحو و این‌ها چیست؟ و معارضی دارد یا ندارد و نتیجه آنچه می‌شود؟

### مستند

مستند این احتمال فتوا که نیست، احتمال اینکه بگوییم افراط در علوم ادبی و قواعد ادبی، حرمت یا حداقل کراهت دارد، ببینیم مستند چیست که از حدود و صحت و سقم و حکم آن چه چیزی استفاده می‌شود؟ این حدیث در وسایل آمده بود، ما از بحار آوردیم.

در وسایل جلد ۱۲ صفحه ۲۴۷ است، وسایل ۱۲ جلدی؛ اما در بحار جلد اول بحار، کتاب العلم باب ۶ که با این باب زیاد سروکار داریم، جلد اول، کتاب العلم باب ۶ حدیث ۳۷ صفحه ۲۱۷. این حدیث از سرائر ابن ادریس آخر آن یک مقدار روایات آورده است که خیلی از روایاتی که می‌گوید از سرائر است از همان کتاب‌های فقهی است که این روایات هم در آن آمده است و گروهی از روایات در سرائر داریم که در متون و منابع دیگر وجود ندارد و لذا ارزش خاصی دارد.





خود این ادريس چهره برجسته و مبرزى است و پاره‌اى از كتاب‌ها و منابع روايى دست ايشان بوده كه ظاهراً آن زمان دست ديگران نبود، بعضى از آن حتى به دست بعدى‌ها هم نرسيده است. پاره‌اى از اصول اربعه مائه تا چند قرن بعد بوده، گر چه الان دو سه تا بيشتر نيست، متأسفانه باقى نمانده است، علت اين است كه وقتى كتب اربعه آمده آن را نسخ كرد و ديگر كسى براى آن اعتبارى قائل نبود، آرام‌آرام از بين رفت درحالى‌كه اگر بود خيلى مى‌توانست براى ما مفيد باشد. احتمال مى‌دهند كه دست امثال ابن ادريس بعضى از اين اصول اربعه مائه بوده است ولى آن‌ها هم خيلى تعمدى بر حفظ اين‌ها نداشتند و لذا از بين رفت.

### مدینه العلم

اين چيزى است كه در تاريخ حديث ما پيش آمده كه اصول اربعه مائه از دست رفته است، يكى هم كتاب مدينه العلم مرحوم صدوق است كه مرحوم صدوق غير از من لا يحضره الفقيه كتابى به نام مدينه العلم داشت كه در ۱۲ جلد بوده است كتاب حديث بوده است و اين كتاب تا چند قرن قبل بوده كه علامه مجلسى و قبل از علامه مجلسى بعضى از آن نقل کرده‌اند ولى اين كتاب كلاً گم شده است و هيچ اثرى از آن نيست.

كتابخانه‌هاى دنيا اين طرف و آن طرف فوق‌العاده تلاش شده كه اين را پيدا بكنند و هيچ اثرى از آن نيست. خيلى جالب است كه كل يك كتاب ۱۲ جلدى حديثى گم شده باشد در لندن يا كشورهاي اروپايى در كتابخانه‌هايى كه آثار اسلامى محفوظ است خيلى تفحص شده است و به جايى نرسيده است بهر حال اين هم از كتاب‌هايى است كه اگر بود شايد در جامعه خيلى تأثير مى‌گذاشت.

### روايت سوم

اين حديث ۳۷ از سرائر است اينجا دارد من كتاب جعفر بن محمد بن سنان دهقانى. از كتاب جعفر بن محمد است عن عبيدالله كه عبيدالله اينجا، عبيدالله ابن عبدالله بن عبدالله دهقان واسطى است، عن درست، اين درست همان درست بن منصور است كه در فقه زياد است، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ (ع) عَنْ آبَائِهِ (ع) قَالَ، قَالَ؛ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِهِ خُودُ رَسُولِ مُكْرَمِ اسْلَامِ (ص) مِى رَسَدُ كِه فَرْمُودَنْدُ؛ «مَنْ أَنْهَمَكَ فِي طَلَبِ النَّحْوِ سَلِبَ



الْخُشُوعَ<sup>۶</sup> انهمک یعنی به افراط ورود پیدا کرد، کسی که در طلب نحو و یا فراگیری علم نحو افراط بکند، خشوع از او سلب می‌شود.

## بررسی سندی روایت

۱- سند این حدیث جعفر بن محمد بن سنان دهقانی است که توثیقی برای او وارد نشده است نه توثیق خاصی دارد و نه توثیق عام، مثلاً از رجال ابن ابی عمیر، صفوان و این‌ها هم نیست. این یک مشکل که در خود جعفر ابن محمد بن سنان دهقانی است.

۲- عبیدالله بن عبدالله دهقان واسطی است که اینجا در تعلیقه بحار هم نقل کرده است و عبیدالله بن عبدالله بن عبدالله دهقان واسطی، تضعیف نجاشی دارد و اعتبار ندارد، البته درست راه توثیق دارد برای اینکه از رجال صفوان است نظری که بعضی‌ها دارند و ما هم خیال می‌کنیم درست است، درست، صحیح است. هم به حمل اول و هم به حمل شایع، درست، مشکلی ندارد.

۳- عبدالحمید بن ابی الاعلی هم رجل موثقی است این از نظر سند اعتبار ندارد، این یک مشکل از نظر سندی است؛

۴- مشکل بعدی در این حدیث این است که -من توضیح ابتدایی عرض بکنم- که ما برای بررسی صحت یک حدیث از نظر سند، یک وقتی بررسی سندی می‌کنیم، یک وقتی بررسی محتوایی می‌کنیم، گاهی ممکن است در محتوا چیزهایی بیاید که آدم با قرائن می‌فهمد که این ساختگی است ولو اینکه سند هم درست است این را بررسی محتوایی می‌گویند که در روش‌های نقلی و تاریخی روی آن کار شده است. کارهای قشنگی هم شده است ما کم‌وبیش داشتیم در متونمان پخش شده است، در این زمینه چیزهایی داریم ولی جای کار دارد. در دانشکده الهیات که یزد داریم آقای صحرائی یک رساله‌ای نوشته راجع به بررسی صحت و سقم حدیث از طریق محتوا تحقیقی کرده و رساله قشنگی نوشته با اینکه طلبه هم نیست ولی آدم خوش فکری است و این رساله نزد من هم هست جا دارد که ما در حوزه به این قضیه بپردازیم. در ابعاد تاریخی خیلی خود را نشان می‌دهد و در ابعاد

<sup>۶</sup> - السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (و المستطرفات)، ج ۳، ص: ۶۲۷. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۳۲۹.



فقهی هم یک مقدار با دشواری بیشتر، به هر حال این بررسی محتوایی برای شناخت صحت و سقم حدیث بابی است که تازه نیست و در متون ما وجود داشته ولی در این زمینه قابل تأمل و بحث بیشتر است.

خود مرحوم علامه امینی نقد محتوایی زیاد دارد، مرحوم علامه طباطبائی نقد محتوایی احادیث خیلی دارد بابی است که در متون ما سابقه خوبی دارد ولی به شدت احساس نیاز به یک نظم دهی و سامان دهی دارد که شاید منشأ تحولات دیگری هم بشود. این یک بابی است که ورود در آن خیلی ارزشمند است اینجا یکی از همان موارد است که اگر بخواهیم نقد محتوایی انجام بگیرد یک مقدار شک ایجاد می‌کند، اتفاقاً مرحوم علامه مجلسی در صفحه ۲۱۷ ذیل حدیث این را مورد توجه قرار داده است، آن مشکل این است که حدیث از رسول مکرم اسلام (ص) است و آن زمان واژه نحو به معنای امروز کاربرد نداشته است و برای من محل تردید است.

## معنای نحو

نحو به معنای شناخت قواعد زبان و دستور زبان، چیزی است که در دوره‌های بعد متولد شده است، چیست که آن زمان این طوری آمده است؟ یک مقدار هم دعوای ادبی که ادبا باهم دعوا داشته باشند و فقها با ادبا دعوا داشته باشند این‌ها هم بوده که یک مقدار آدم را می‌برد جایی که دست هم بود که می‌خواستند ادبا و این‌ها را یک مقدار تضعیف بکنند و زیرایشان را بزنند، یک کسی که اهل تقوا نبوده است و یک حدیث هم درست کرده است، این نظیر همان است که در کتابی حدیثی نقل کرده که در بحار هم هست و آن حدیث این است که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند که از همان وقتی که به دنیا آمده‌ام مظلوم بودم، این هم نظیر آن است مرحوم علامه اینجا دارد که توجه به این اشکال داشته؛ منتها راه‌حلی که ارائه داده این است، می‌فرماید؛ و لا ینافی تجدد هذا العلم و الاسم لعلمه<sup>۷</sup> این دانش، دانش جدیدی است آن زمان نحو و صرف به صورت یک علم نبوده، قبل از اسلام و اوایل اسلام بلکه از اواخر قرن اول شروع شد، خیلی تلاش بکنند می‌گویند از زمان امیرالمؤمنین (ع) مثلاً یکی دو تا روایات اسم و فعل و حرف از ایشان می‌گویند ثبوت این علم، یک علم جدیدی است این نام هم برای این علم که شاید اجد باشد، یعنی متأخرتر باشد و این مشکل محتوایی حدیث است، جوابی که ایشان می‌دهد می‌گوید؛ این منافات ندارد، برای اینکه حضرت آینده را می‌دانسته و با علم غیب می‌خواهد این را حل بکند، می‌فرماید؛ و لا ینافی تجدد هذا العلم و الاسم

۷ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۲۱۸.



لعلمه چرا لا ینافی؟ لعلمه ع بما سیتجدد یعنی جزء ملاحم قرار می‌دهد، این روایت پیش‌بینی می‌کند که این‌طوری می‌شود.

سؤال: نظر شما در مورد ملاحم چیست؟

جواب؛ ما نمی‌توانیم ملاحم را نفی بکنیم، ولی طی روایتی که می‌خواهیم از نظر فقهی مبنای صدور حکم قرار بدهیم این یک احتمال است که انسان اگر واقعاً گیر کرد جاهایی می‌تواند توجیه بکند و رد شود و برود. ملاحم مثل اینکه آیه قرآن می‌گوید که: «الم غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ - وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» (روم/ ۱۷ الی ۴) که آن جریان جنگ را در جنبه‌های اخباری و تکوینی پیش‌گویی کرده یا مثلاً می‌گویند که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید؛ اگر می‌خواستیم از این آب، نور تولید می‌کردم. این حدیث غیر معتبری دارد که آنجا آبشاری بود که از آن نور تولید می‌کردند که می‌گویند این پیش‌گویی تولید برق است.

در جایی که اخبار و این‌ها است درست است، ولی در جاهایی که می‌خواهیم حکم شرعی درست بیاوریم و حضرت در مقام بیان حکم شرعی است، این‌طور عبارت بیاید، نمی‌شود.

سؤال: مگر دستور زبان عرب مدون نبوده است؟

جواب؛ دستور زبان عرب مدون بوده یا نبوده یک مقدار برای خود من محل تردید است، این واژه هم هیچ اساسی نداشته است، این‌ها هم یک مقدار محل تردید است. اگر شما اهل کار هستید یک مقدار به ما کمک بدهید که ببینیم واژه نحو از کی پیدا شد، چطوری است؟

حتماً در این کتاب‌هایی که تاریخ نحو نوشتند کتاب‌های زیاد و جالب و معتبری است و حتماً به این پرداخته شده است اگر در این زمینه مطالعه‌ای داشتید نکته‌ای پیدا کردید به ما بگویید.

اگر این حرف درست باشد - که به احتمال قوی هم درست است - که این اصطلاح، بعد پیداشده خود این اشکال می‌تواند موجب سوءظنی بشود و این حدیث را از وثوق ببندازد.

سند معتبر نیست، پس اشکال سندی دارد، اشکال محتوایی دارد و این دفاع هم دفاع صحیحی نیست و از همه این‌ها عبور بکنیم مفاد این دلیل حرمت نیست بلکه یک نوع کراهت است آن‌هم مربوط به افراط در این دانش است، افراط در طلب نحو کراهت دارد، ادبا یک محاسبات عجیب و غریب پیچیده‌ای دارند که آخر آن‌هم چیزی در نمی‌آید؛ این یک واقعیتی است که تا حدی اعتبار با آن مساعد است. اصل عربیت را منع نمی‌کند یکی از چیزهایی که ترغیب



شدیم که فرابگیریم حتی به بجه‌هایمان یاد بدهیم، زبان عربی است؛ یکی از موارد تعلیم و تربیت اسلامی زبان عربی است که بعد در مورد آن صحبت می‌کنیم و حدیث‌های آن را بیان می‌کنیم که نکات مهمی هم دارد.

## دلایل کراهت در افراط

اگر از موانع عبور بکنیم یک نوع کراهتی در افراط آن است که به سه دلیل این کراهت وجود دارد:

۱- صلب الخشوع، خشوع، ذو مراتب است و اینکه آدم خشوع نداشته باشد، حرام که نیست، سلب خشوع می‌شود، یک امر مستحسنی است و سلب آن هم طبعاً حرام نیست، پس به خاطر اینکه خود خشوع نمی‌شود.  
۲- به خاطر اینکه خشوع ذو مراتب است؛

۳- به خاطر اینکه افراط هم یک امر ذو مراتب است، اگر در احکام الزامی یک موضوع ذو مراتب داده بشود یک مقدار به ذهن می‌زند و مؤیدی می‌شود برای اینکه این در آن الزامی نیست و کراهت است، این سه مورد قرینه‌ای است برای اینکه ذهن به یک نوع کراهت منصرف بشود.

این هم موردی است که یک حدیث دارد که بررسی صریحی درباره آن انجام دادیم، موارد دیگر هم به همین ترتیب داریم که ان شاء الله جلسات بعد. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار